

بنام خدا

قلب جنگل زرد

مولفان:

کوثر راعی

نازنین زهرا راعی

تصویر گر:

زهرا محمدبیگی

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۵)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

Chaponashr.ir



سرشناسه : راعی ، کوثر ، ۱۳۸۸
عنوان و نام پدیدآورگان : قلب جنگل زمرد / مولف : کوثر راعی ، نازنین زهرا راعی
مشخصات نشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران) ، ۱۴۰۵ .
مشخصات ظاهری : ۲۴ ص.
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۱۲۹-۳۳۰-۸
شناسه افزوده: راعی ، نازنین زهرا ، ۱۳۹۳
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : داستان - کودک - قصه
رده بندی کنگره : TP ۹۸۳
رده بندی دیویی : ۶۶۸/۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۹۹۷۶۵۸۸
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا

نام کتاب : قلب جنگل زمرد
مولفان : کوثر راعی - نازنین زهرا راعی
تصویر گر: زهرا محمدبیگی
ناشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: الهام غفاری
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول - ۱۴۰۵
چاپ : زبرجد
قیمت : ۲۵۰۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان :
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۱۲۹-۳۳۰-۸
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir



قلب جنگل زمرد

مقدمه

در اعماق سرزمینی که روزها در آن سایه‌های بلند و بی‌صدا می‌رقصیدند، جایی که خاطرات باستانی در شکاف کوه‌ها مدفون بودند، سه روح متفاوت برای یافتن یک حقیقت مشترک فراخوانده شدند.

بانی، خرسی که حامل میراثی از دانش فراموش‌شده؛ رابین، روباهی با قلبی که هرگز به تله‌های مادی زنجیر نشد، اما خود نیازمند رهایی بود؛ و سِرِنا، پرنده‌ای که، باتیزی سلاح خود آرامش می‌یافت.

آن‌ها سه دوست بودند که برای نجات جنگل به راه افتادند.

آن‌ها از جنگل گذشتند و رهسپار راه تاریکی شدند؛ راهی که در انتها به غاری که نه فقط سنگ و خاک، بلکه دروازه‌ای به سوی ترس‌های درونی‌شان بود.

در آنجا، نه برای ثروت، نه برای قدرت، بلکه برای یافتن «نور واقعی» مبارزه می‌کردند؛ نوری که تنها با ایثار ارزشمندترین داشته‌ها به دست می‌آمد.

این داستان، سفری است به مرکز عدم قطعیت، جایی که قهرمانان آموختند بزرگ‌ترین نیرو نه در سنگ‌های جادویی، بلکه در پیوند ناگسستنی میان یکدیگر نهفته است.

باید چیزی را رها می‌کردند تا بتوانند همه چیز را به دست آورند.



قلب جنگل زمرد

در اعماق جنگل زمرد، جایی که درختان بلوط آنقدر قدیمی بودند که سایه‌هایشان رازهای قرن‌ها را در خود پنهان می‌کرد، روباه کوچکی به نام رایین زندگی می‌کرد. رایین با پنجه‌های نرم و پوزه‌ی کنجکاوش، مشهورترین جستجوگر جوان جنگل بود. او برخلاف دیگران، از صدای سکوت نمی‌ترسید، اما این روزها سکوت، طعمی متفاوت داشت؛ سنگین و پر از انتظار....



قلب جنگل زمرد

بانی، خرس بزرگ و نگهبان پیر جنگل، معمولاً با قدم‌های سنگینش زمین را به لرزه درمی آورد و صدای غرش آرامش‌بخش، تسکین دهنده بود. اما امروز، بانی خرسه در کنج غارش نشسته بود و سرما به استخوان‌هایش نفوذ کرده بود. ((زمستان زودتر از موعد رسیده، رایین! این برف عادی نیست.))



قلب جنگل زمرد

رایین با نگرانی دم تکان داد. او می دانست که «عادی نبودن» در جنگل زمرد همیشه به معنای خطر بود.

آخرین بار که زمستان این قدر زود آمده بود، رودخانه اصلی که سرچشمه حیات همه بود، یخ زد و گیاهان دارویی کمیاب از بین رفتند.



قلب جنگل زمرد

سرِنا، پرنده‌ای که صدایش از هر موسیقی‌ای زیاتر بود، با بال‌های لرزان روی شاخه‌ی نزدیک رابین نشست. ((رابین! بانی خرسه! قسمت‌های شرقی جنگل ... میوه‌هایی که برای ذخیره جمع کرده بودیم، همه خشکیده و سیاه شده‌اند. انکار یک بیماری از زیر زمین بالا آمده باشد.))



قلب جنگل زمرد

همگی فکر کردند و تصمیم گرفتند پیش شیر سلطان جنگل بروند و چاره ای برای این مشکل بیندیشند ولی وقتی به آنجا رسیدند متوجه شدند که شیر در بستر بیماری افتاده است و حالش اصلاً مساعد نیست. رایین از او پرسید چرا به این حال و روز افتاده ای ولی شیر با سرفه های بلند نتوانست پاسخ رایین را بدهد و آنها فهمیدند که حال شیر به خاطر این بیماری است که در جنگل رواج پیدا کرده است.

رایین نگاهی عمیق به چشمان نگران بانی خرسه انداخت. «ما باید منبع این بیماری را پیدا کنیم، بانی!

قبل از آنکه تمام ذخیره ما برای زمستان از بین برود. و قبل از اینکه حال سلطان جنگل از این بدتر شود.»

این آغاز سفر قهرمانانه ی آنها بود.



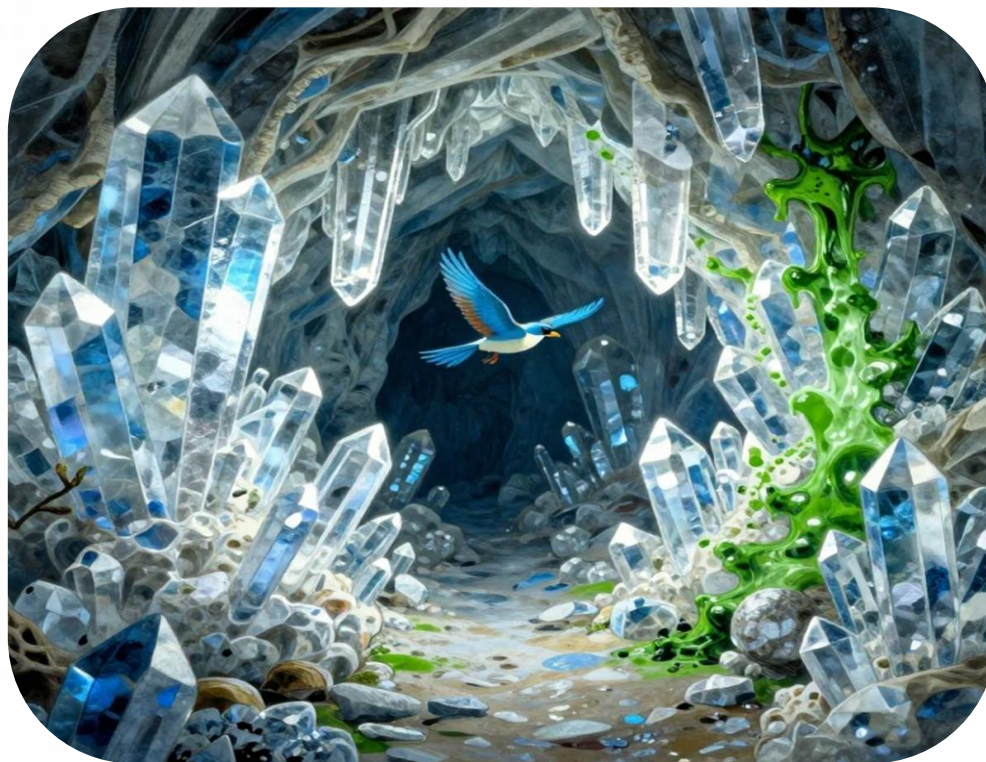
قلب جنگل زمرد

بانی خرסה با اکراه قبول کرد. او مسئول امنیت بود و نمی‌توانست ریسک کند. او فانوسی کوچک از قارچ‌های شب‌تاب در آورد و به رایین داد. ((از مسیری که من می‌روم، دور نشو. و به یاد داشته باش، کنجکاو گاهی اوقات تو را به دردسر می‌اندازد.))



قلب جنگل زمرد

سرنا هم از این پیشنهاد استقبال کرد و به عنوان راهنما و کسی که می‌تواند از بالا همه چیز را ببیند همراه آنها شد. پرواز او در بالای سر، مانند یک ستاره‌ی کوچک در آسمان خاکستری بود. آنها به سمت غار کریستالی می‌رفتند؛ مکانی که گفته می‌شد قدیمی‌ترین منبع آب پاک در جنگل از آنجا جاری می‌شود.



قلب جنگل زمرد

راه سخت بود. بادهای سرد می‌وزیدند و هر قدم روی برف‌های تازه، صدای بلندی ایجاد می‌کرد. رابین که معمولاً سریع بود، حالا مجبور بود به خاطر بانی خرسه که در برف سنگین، راه رفتن برایش سخت شده بود، آهسته‌تر حرکت کند. دوستی آن‌ها در این کندی اجباری شکل جدیدی به خود می‌گرفت.



قلب جنگل زمرد

ناگهان، سرِنا فریاد زد. «اینجا! بوی تند و عجیبی می آید!» آن‌ها به دیواره‌ی سنگی بزرگی رسیدند که رگه‌هایی از یک ماده‌ی سبز و لزج، مانند سم، از آن بیرون زده بود. این همان چیزی بود که میوه‌ها را سیاه کرده بود. راین با دقت بو کشید. این بو، بوی ناآشنایی بود، اما حس غریزی‌اش می‌گفت که باید آن را از منبع آب دور نگه دارند. ((این سم از طریق آب به پایین می‌رسد. باید جلوی دهانه غار را بگیریم.))



قلب جنگل زمرد

آن‌ها راهکاری برای جلوگیری از نشر این ماده پیدا نکردند پس چاره‌ای اندیشیدند تصمیم گرفتند موضوع را با جغد پیر در میان بگذارند.

در همان روز سرد و برفی، رایین، به همراه بانی خرسه و سرنا به سراغ جرج، پیرترین جغد جنگل رفتند آنها می‌دانستند که جُرج در زمان‌های قدیم، صاحب دانش گسترده‌ای درباره گیاهان و موجودات جنگل بوده است. پس از چند ساعت سفر در میان درختان بزرگ و برفی، سرانجام به درخت عظیم‌الجثه‌ای رسیدند که جُرج در آن زندگی می‌کرد.

رایین با شوق گفت: "امیدوارم جُرج بتواند به ما کمک کند. ما به دنبال درمانی برای بیماری که دچار گیاهان و میوه‌ها شده هستیم."

بانی خرسه، با صدایی آرام‌تر گفت: "چگونه می‌خواهی به جرج بگویم که این بیماری چقدر نگران‌کننده است و باید هر چه زودتر راه حلی پیدا کنیم."

سرنا با صدای ملایمی به آن‌ها گفت: "جُرج همیشه علمش را با ما به اشتراک گذاشته است. به او ایمان دارم."

